

عیسی بن استفاد بجلی و کتاب الوصیة^۱

شیخ قیس بهجت عطار ترجمه، عبدالحسین طالعی

منصور دوانیقی (م ۱۵۸)، تمام دوره حکومت مهدی عباسی (م ۱۶۹) و تمام دوره حکومت موسی هادی عباسی (م ۱۷۰). امام (ع) در این دوره ها، تحت فشار سلطه عباسی و جاسوسان آنها بود و در شدت تنگنا و تشدیدهای حکومتی به سر می برد؛ اما در این دوره، حضرت را از مدینه منوره به بغداد نکشاندند، مگر در زمان حکومت مهدی عباسی که امام (ع) را به بغداد آورد و ایشان را زندانی کرد؛ آن گاه در پی یک رؤیا؛ یعنی روزگاری که آن جناب را آزاد کرد و حضرتش به مدینه بازگشت. ۲. بخش دوم، میان سال های ۱۷۰ - ۱۸۳ بود که دوره بسیار سخت و دردناکی است؛ یعنی روزگاری که امام (ع) در دوران حکومت هارون الرشید گذرانید و بیشتر آن ایام، تحت نظر و درون زندان بود.

خوارزمی در کتاب مناقب^۳ و علامه طبرسی در تاج الموالید^۴ و دیگران آورده اند که امام کاظم (ع) ده سال در زندان هارون الرشید به سر برد؛ از زندان عیسی بن جعفر بن منصور عباسی در بصره، به زندان های بغداد؛ آغاز دوران زندانی او از زندان فضل بن ربیع آغاز شد. پس از آن زندان فضل بن یحیی که

۱. شرح حال

تاریخ، محل ولادت و محل رشد عیسی بن استفاد (۱۶۰؟) - (۲۲۰ ق؟) را به طور دقیق و روشن نمی دانیم؛ چون کتاب های رجال، در غالب موارد، از بیان این گونه امور، غفلت می ورزند و به مواردی مانند برخی روایات او اکتفا می کنند. آنچه درباره اش گفته اند، مشایخ حدیثی و راویان اوست. گاهی بعضی از این امور را نیز نگفته و به بیان حال او - از جهت جرح و تعدیل - اکتفا می کنند. اگر در این موارد نیز سکوت کنند، آن راوی به عنوان مجهول معرفی می شود.

ولی بنا بر آنچه روشن خواهد شد عیسی بن استفاد کتاب الوصیة را از امام ابوالحسن کاظم (ع) روایت کرده، می توانیم به جزم بگوییم که او در سال ۱۶۰ ق حیات داشته است. توضیح اینکه: امام کاظم (ع) پس از شهادت پدر برومندش امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ ق عهده دار امامت شد؛ یعنی عیسی، علوم خود را که از امام کاظم (ع) برگرفته، قبل از این سال نبوده است؛ چون روش شیعه این بوده که علوم خود را از امام ناطقی بگیرد که امور امامت را به عهده دارد، نه امامی که در آن زمان ساکت است - و عهده دار امامت نیست.

وقتی زندگانی امام کاظم (ع) را به طور اجمال بعد از سال یادشده تا زمان شهادت حضرتش، بررسی کنیم - که به زهر در زندان سندی بن شاهک به امر هارون الرشید در سال ۱۸۳ روی داد - می بینیم این دوره، به دو بخش تقسیم می شود: بخش اول، سال های ۱۴۸ - ۱۷۰، یعنی بقیه دوره حکومت

۱. این مقاله، ترجمه مقدمه کتاب الوصیة، روایة عیسی بن استفاد، تألیف شیخ قیس عطار است که با این مشخصات انتشاراتی به چاپ رسیده است: مشهد: المكتبة المختصة بأمیر المؤمنین علی (ع)، ۱۴۲۹ ق/۱۳۸۷ ش.

۲. ر. ک به: تاریخ بغداد؛ ج ۱۳، ص ۲۷ و تذکرة الخواص؛ ص ۳۴۹.

۳. ر. ک به: مناقب خوارزمی؛ ص ۳۵۰.

۴. ر. ک به: تاج الموالید؛ ضمن «مجموعه نفیسه»، ص ۱۲۲.

روایات او از امام کاظم (ع) هستیم، در حالی که او را در زمره اصحاب امام رضا (ع) شمرده اند؛ با این حال نام او را در ضمن یاران امام جواد (ع) می بینیم. از این نکته می توان نتیجه گرفت: تولد و وفات او در بغداد بوده است؛ لذا در زمره یاران امام رضا (ع) نبوده است تا در مدینه و پس از آن در خراسان اقامت داشته باشد، بلکه دانشمندان رجال فقط به این تصریح اکتفا کرده اند که عیسی از اصحاب امام کاظم و امام جواد (ع) بوده است؛ دو امامی که مدتی از عمر خود را تا زمان شهادت، در بغداد گذرانده اند. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که او نابینا بوده است و عاداتاً، انتقال و مسافرت در آن زمان دشوار بوده؛ مگر برای ادای فرایض (مانند حج) یا دیگر حالات ضروری که او را به تحمل دشواری های سفر، ناگزیر می ساخت.

در دو مورد، کلامی از امام کاظم (ع) می بینیم که روحیات عیسی بن مستفاد را نشان می دهد. در صدر حدیث اول، می خوانیم که امام کاظم (ع) به عیسی می فرماید: «تو، تن به کلامی نمی دهی، مگر اینکه ریشه ها و سرآغاز علم را بجویی. به خدا سوگند که تو برای تفقه (ژرف نگری و ژرف بینی) می پرسی».

نیز در ضمن حدیث سی و دوم، می خوانیم: درباره آخرین نماز پیامبر (ص) امام کاظم (ع) می فرماید: «مطلب، چنان نیست که گفته اند؛ اما تو - ای عیسی - بسیار در امور، کندوکاو می کنی و رضایت نمی دهی مگر به ریشه یابی آن». در برابر این سخن، عیسی به امام (ع) می گوید: «پدر و مادرم فدایت باد. من در مورد مسئله ای می پرسم که برای دینم از آن سود ببرم و به فقاهت برسم؛ از نگرانی اینکه ندانسته گمراه شوم؛ ولی چه زمانی می توانم کسی مانند شما بیایم که حقایق را برایم روشن سازد؟»

از این عبارات برمی آید که عیسی، ملازم امام کاظم (ع) و از یاران مخلص حضرتش بوده است؛ همچنین از این کتاب می فهمیم عیسی، تمام اهتمام خود را به امری مهم مصروف داشته است که اهمیت بنیادین دارد؛ نیز این امر، او را از مطلب فروع دین و احکام باز داشته است؛ به ویژه در زمانی مثل زمان حکومت هارون الرشید که مسائل عقاید، اهمیت و جایگاه ویژه ای یافته است.

نکته دیگر اینکه: اگر امام کاظم (ع) عیسی بن مستفاد را مخلص و امین در کتمان اسرار نمی یافت، چگونه در فضای حکومت عباسی، با او درباره وصایت پیامبر (ص) سخن بگوید؛ در حالی که تمام اصرار دستگاه خلافت بر آن بود که نشان دهد عباس برای جانشینی پیامبر، سزاوارترین فرد بود.

از سوی دیگر، مستفاد، پدر عیسی نیز همین ویژگی را نسبت به امام صادق (ع) داشت. در حدیث سی و یکم همین

گشایشی مختصر در کار امام (ع) پدید آمد و پس از آن زندان سندی بن شاهک بود که حضرتش را به امر هارون الرشید، مسموم کرد. دقیقاً نمی دانیم چه زمانی عیسی احادیث وصیت را از امام کاظم (ع) شنیده است؛ در دوره اول (۱۴۸ - ۱۷۰) بوده است یا دوره دوم (۱۷۰ - ۱۸۳)؟ آیا این احادیث را در مدینه منوره شنیده است؟ در این صورت، در زمان رفتن به حج بوده یا در آنجا مستقر بوده و احادیث را می گرفته است؟ یا اینکه در بغداد، احادیث را فرا گرفته و در این صورت، در زمانی بوده است که امام زیر دیدگان جاسوسان حکومت بوده است یا در دوره های موقتی که حضرتش مختصری گشایش داشت؟ هر دو احتمال، وارد است.

در اینجا، مقدار قطعی را در نظر می گیریم و فرض می کنیم در دوره دوم، یعنی بعد از سال ۱۷۳، احادیث را از امام (ع) فرا گرفته است. چنان که گفتیم، حضرتش ده سال در زندان های هارون محبوس بود؛ زیرا حدود سال ۱۷۳ آن جناب را از بصره به بغداد آوردند و در سال ۱۸۳ به شهادت رسید. طبق این فرض، عیسی در همان حدود زمانی، به امام (ع) پیوست و از حضرتش روایت کرد.

اگر دورترین احتمالات را در نظر بگیریم، عیسی در این دوره، نوجوانی متمیز بوده است - که تحمل روایت و ادای آن را بعد از بلوغ صحیح می داند - پس باید در آن سال ها سیزده سال داشته باشد؛ به عنوان حد متوسط برای تمییز و صحت تحمل روایت. در این صورت، باید مدتی از زمان را بدان افزود که با امام ملازمت داشته و از چشمه جوشان معارف حضرتش سیراب شده است؛ تا آنجا که مورد وثوق آن جناب قرار گرفته است؛ به گونه ای که امام، نکات مهمی از امور امامت و پاره ای از اسرار الهی را به او انتقال می دهد؛ چنان که در اثنای مطالب کتاب الموصیة به آن تصریح می کند.

تمام این قرائن، ما را به آنجا می رساند که بر اساس دورترین فرض ها، تخمین بزنیم عیسی در حدود سال ۱۶۰ زنده بوده است ترجیح هم بر این است که فرض کنیم وی، این احادیث را در بغداد، از امام شنیده است، نه در مدینه.

در تأیید این استنتاج و فرض، می توان گفت: شاهد کثرت

کتاب می خوانیم: عیسی، کلامی را که پدرش مستفاد از امام صادق (ع) درباره وصایت شنید، به محضر امام کاظم (ع) عرضه می دارد و حضرتش آن کلام را تصدیق می کند. چنین اصالت خانوادگی و التزام به تشیع، در چنان موقعیت زمانی دشوار، اهمیت فراوان دارد.

علاوه بر آن، عیسی بعد از امام کاظم (ع) زنده ماند و دقیقاً در سال شهادت امام جواد (ع) - یعنی سال ۲۲۰ هجری - درگذشت. این نکات، خلاصه ای از شرح حال عیسی بن مستفاد و ارتباط او با امام کاظم و امام جواد (ع) است. درباره جایگاه این راوی امامی از دیدگاه رجالی در سطور آینده سخن می گوئیم.

۲. عیسی بن مستفاد در میزان علم رجال

کتاب های رجالی درباره عیسی بن مستفاد سخن گفته اند؛ در عین حال، درباره دو تن دیگر سخن گفته اند که آنها را با او پیوند داده اند؛ یعنی عیسی الضعیف و عیسی الضریر.

شخصیت مورد نظر ما، عیسی بن مستفاد است که کنیه اش ابوموسی و لقبش بجلی بود. او ضریر (نابینا) بود. این موارد به تصریح علمای علم رجال رسیده است؛ از جمله نجاشی (رجال نجاشی، ص ۲۹۷)، طوسی (فهرست، ص ۱۱۶)، ابن داوود (رجال، قسم دوم، ص ۲۶۵)، علامه حلی (رجال، قسم دوم، ص ۲۴۲)، قهپایی (مجمع الرجال، ج ۴، ص ۳۰۶)، شبستری (احسن التراجم، ج ۱، ص ۴۴۸)؛ تفرشی (نقد الرجال، ص ۲۶۲)، ابوعلی حائری (منتهی المقال، ج ۵، ص ۱۶۹)، کاظمی (هدایة المحدثین، ص ۱۶۹)، استرآبادی (منهج المقال، ص ۲۵۶) و دیگران.

مامقانی یک وصف دیگر به او افزوده است: «ابوموسی البجلی الضریر الضعیف» (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳). علت این تعبیر، پیوند دادن همان دو اسم یادشده به عیسی و مستفاد است که برخی از کتب رجالی این سه تن را جداگانه یاد کرده اند؛ از جمله معجم رجال الحدیث که علاوه بر عیسی بن مستفاد،^۵ از دو تن دیگر یاد کرده، می نویسد: «کلینی حدیثی از عیسی ضریر به این طریق آورده است: علی بن ابراهیم، عن ایبه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضریر عن ابی عبداللّه (ع)؛^۶ و حدیثی از عیسی الضعیف، بدین طریق آورده است: «علی بن ابراهیم، عن ایبه، عن ابن ابی عمیر، عن الحسین بن احمد المنقری، عن عیسی الضعیف عن ابی عبداللّه (ع)».^۷

آیت الله خوئی یادآور می شود: شیخ طوسی و شیخ صدوق، طریقی مانند طریق کلینی تا «عیسی الضعیف» آورده اند؛

با این تفاوت که در طریق صدوق به جای «حسین بن احمد»، «محسن بن احمد» آمده است، که به عقیده سید خوئی، این تحریف است.

آیت الله خوئی همچنین به دلیل اتحاد اسم ها و طریق ها (راوی و مروی) به طور قطع می گوید: این دو تن (عیسی الضعیف و عیسی ضریر) یکی هستند (معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۹). این مطلب روشن است؛ چنان که پیش از ایشان، علامه مامقانی - ذیل نام عیسی الضعیف - چنین گفته است (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۱).

اما سخنی از علامه مامقانی که مورد توافق دیگران نیست، آن است که این دو نام، با عیسی بن مستفاد، یکی هستند؛ لذا ذیل نام عیسی ضریر می گوید: «ظاهراً او همان عیسی بن مستفاد ضریر است که پس از این - ان شاء الله تعالی - یاد خواهد شد».

مامقانی، بر اساس این نظریه، حکم کرده است: صدوق در باب الدماء از کتاب فقیه، در وصف او به عنوان ضعیف، مفرد است (من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۹، ح ۱۲)؛ در حالی که در کتاب فقیه، از «عیسی الضعیف» یاد شده است، نه عیسی بن مستفاد؛ نیز مامقانی بیان می دارد: کلینی در کافی، باب «انهم (ع) لم يفعلوا شیئاً الا بعهد»، این نام را به عیسی ضریر گردانیده است؛ در حالی که در کافی، از «عیسی بن مستفاد» یاد شده است، نه عیسی ضریر.

عاملی که او را به این خلط واداشته است این ادعاست که صاحب این سه نام، یک تن است؛ با آنکه بر این ادعا، دلیلی وجود ندارد.

آنچه می توان دلیل آورد، فقط اتحاد عیسی ضریر و عیسی الضعیف، به دلیل اتحاد راوی و مروی عنه است؛ چنان که گذشت.

به این دلیل، شیخ محمد تقی شوشتری در قاموس الرجال، به نقد کلام مامقانی پرداخته است. ایشان، ابتدا کلام مامقانی را نقل می کند که گفته است: «شیخ صدوق در کتاب فقیه، باب تحریم

۵. معجم رجال الحدیث؛ ج ۱۴، ص ۲۲۹.

۶. همان، ش ۹۲۵۳.

۷. همان، ش ۹۲۵۴.

۴. ابن مستفاد و کتاب الوصیة

پس از بحث های گذشته، می گوئیم: عیسی بن مستفاد کتابی دارد به نام کتاب الوصیة که دانشمندان رجالی نسبت این کتاب را بدو تصریح کرده، بعضی اسانید نیز این کتاب را یاد کرده اند. برخی از اقوال آنها چنین است:

نجاشی می گوید: «عیسی بن مستفاد، ابوموسی بجلی ضریر، از امام ابو جعفر ثانی (امام جواد علیه السلام) روایت کرده، و لم یکن بذالك. مشایخ ما، آن را روایت کرده اند به این سند: «عن ابی القاسم جعفر بن محمد، قال: حدثنا ابو عیسی عییدالله بن الفضل بن هلال بن الفضل بن محمد بن احمد بن سلیمان الصابونی، قال: حدثنا ابو جعفر محمد بن اسماعیل بن احمد بن اسماعیل بن احمد، قال: حدثنا ابویوسف الوحاطی، والأزهر بن بسطام بن رستم، والحسن بن یعقوب، قالوا: حدثنا عیسی بن المستفاد. این طریق، طریق مصری است که در آن اضطراب است.

طریق دیگر چنین است: أخبرنا ابوالحسن احمد بن محمد بن عمران، قال: حدثنا یحیی بن محمد القصبانی، عن عییدالله بن الفضل». (رجال نجاشی، ص ۲۹۸، و به نقل از آن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۴ و تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳).
شیخ طوسی می گوید: «عیسی بن مستفاد. او را کتابی است که عییدالله دهقان، از او روایت کرده است» (فهرست طوسی، ص ۱۸۱. به نقل از آن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۴؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳ و مجمع الرجال قهپایی، ج ۴، ص ۳۰۶).

ابن غضائری می گوید: «عیسی بن مستفاد، ابوموسی بجلی ضریر، کتاب الوصیة از آن اوست که سندش ثابت نشده و او خود، ضعیف است» (معجم رجال الحدیث، همان؛ تنقیح المقال، همان و مجمع الرجال قهپایی، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷).

علامه حلی می گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، کنیه ابوموسی و لقب بجلی ضریر داشت، از امام جواد (ع) روایت کرد. «ولم یکن بذالك»... کتاب الوصیة از آن اوست که سندش ثابت نشده و او، خود ضعیف است» (رجال علامه، قسم دوم، ص ۲۴۲).

مولی محمد اردبیلی می گوید: «از امام جواد (ع) روایت کرد. «ولم یکن بذالك». او راست کتاب الوصیة (به نقل از: نجاشی و علامه حلی). روایت از امام کاظم (ع) برایش یاد

۸. درباره این تعبیر، در سطور آینده، سخن خواهد آمد.

الدعاء، او را به «ضعیف» وصف کرده و کلینی در کافی، در باب «انهم (ع) لم یفعلوا شیئاً الا بعهد» او را به ضریر تغییر داده است. آن گاه شیخ محمد تقی شوشتری در نقد این کلام می گوید: «این کلام، خطاست؛ زیرا آنچه در فقیه آمده، عیسی بن مستفاد ضعیف نیست، بلکه عیسی ضعیف است؛ و صدوق به آن متفرد نیست، بلکه در کافی و تهذیب نیز مانند آن آمده است. مدعی او درباره کلینی نیز خطاست. مدعی تغییر، در زمانی صحیح بود که او این خبر را روایت کرده بود، در حالی که این خبر دیگری است به لفظ «عیسی بن المستفاد، ابوموسی الضریر»... و عیسی ضعیف، شخص دیگری غیر از اوست که از امام صادق (ع) روایت می کند» (قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۸۰).

۳. عیسی بن مستفاد و مصاحبت او با امام کاظم و امام جواد (ع)

عیسی بن مستفاد، از امام جواد (ع) نیز روایت کرده است؛ چنان که بعضی از دانشمندان رجالی نیز گفته اند؛ از جمله: نجاشی (رجال نجاشی، ص ۲۹۷)، علامه حلی (رجال علامه، قسم دوم، ص ۴۴۲)، شیبتری (احسن التراجم، ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹)، آقابزرگ تهرانی (الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۰۳).

ابن داوود حلی در رجال خود، گرفتار سهو شده، عیسی را از اصحاب امام باقر (ع) بر شمرده است. وی می گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی، ابوموسی، ضریر، از اصحاب امام باقر (ع)، نجاشی از او یاد کرده» و سپس از قول نجاشی می افزاید: «لم یکن بذالك»^۸ (رجال ابن داوود، قسم دوم، ص ۲۶۵، ش ۱۱۷۶).
این، سهوی است از قلم شریف او که منشأ آن، عدم تمییز میان ابو جعفر اول (امام باقر (ع)) و ابو جعفر ثانی (امام جواد (ع)) است؛ زیرا کنیه ابو جعفر - به اطلاق، بدون قید - به ابو جعفر اول (امام باقر (ع)) باز می گردد. علامه مامقانی (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳) و علامه استرآبادی (منهج المقال، ص ۲۶۵) به این سهو تنبه داده اند.

به هر حال، عیسی بن مستفاد، از اصحاب امام کاظم و امام جواد (ع) بوده، نه از یاران امام باقر (ع) - چنان که در سهو ابن داوود دیدیم - و نه از اصحاب امام صادق (ع)، چنان که از بیان مامقانی فهمیدیم.

می‌شود. کتاب الوصیة دارد که سندش ثابت نشده و خودش ضعیف است (به نقل از علامه حلی) (جامع الرواة، ج ۱، ص ۶۵۴).

علامه مجلسی در مرآة العقول، ضمن شرح روایت کلینی در کافی - که به سند خود از عیسی بن مستفاد، از امام کاظم (ع) روایت کرده - می‌گوید: «کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن مستفاد برگرفته، که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

علامه مجلسی، در بحار الانوار نیز پس از نقل بخش عمده‌ای از کتاب الوصیة - به واسطه کتاب طرّف من الانباء والمناقب نوشته سید ابن طاووس - می‌گوید: عیسی و کتابش در کتاب‌های رجال یاد شده‌اند و من سندهای فراوان به آن دارم. (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

شستری می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی ضریر، محدث امامی، ضعیف الحال، کتاب الوصیة از آن اوست، امام جواد (ع) را درک کرد و از او نیز روایت کرد» (احسن التراجم؛ ج ۱، ص ۴۴۸-۴۴۹).

شیخ آقابزرگ تهرانی می‌گوید: «عیسی بن مستفاد... راوی از امام جواد (ع) ... ابن طاووس در کتاب الطرف من الانباء بسیار از آن نقل کرده است» (الذریعة، ج ۲۵، ص ۱۰۳).

تمام این تصریحات، بدون تردید، نسبت کتاب الوصیة به عیسی بن مستفاد را ثابت می‌کند. قوی‌ترین دلیل بر این امر، آن است که بیشتر مطالب کتاب به دست ما رسیده است؛ بدین سان که شیخ هاشم بن محمد در کتاب مصباح الانوار و سید ابن طاووس در کتاب الطرف، بسیاری از این احادیث را نقل کرده‌اند؛ علاوه بر این، با اسانید فراوان به علامه مجلسی رسیده است و این برای آگاهی از مطالب کتاب الوصیة و ویژگی‌های آن کافی است؛ ضمن آنکه مطالب آن در باب امامت و وصیت در منبع دیگری نیامده است.

در مورد برخی تعبیراتی که دانشمندان رجالی درباره کتاب و راوی آن دارند، به پژوهشی تفصیلی نیاز است تا اعتماد بر کتاب و روایات و راوی آن، ثابت شود.

۵. ابن مستفاد و کتاب الوصیة در میزان نقد رجالی

در خلال مطالب گذشته، بعضی اقوال دانشمندان رجالی متقدم و متأخر، در مورد میزان اعتماد بر عیسی بن مستفاد و کتاب الوصیة مرور شد؛ این، علاوه بر سخنان دیگران است؛ همچون کلام مامقانی که می‌گوید: «به هر حال، وی ضعیف است» (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۶۳) و علامه مجلسی که در

کتاب رجال خود می‌گوید: «عیسی بن مستفاد بجلی ضریر، ضعیف» (رجال مجلسی، ص ۲۷۶، ش ۱۳۸۷) و ابن داوود که گاهی عیسی بن مستفاد را در قسم اول از رجال خود (در ضمن افراد مورد وثوق و اعتماد) و گاه در قسم دوم (در ضمن افراد ضعیف و متروک) آورده و نیز دیگر کلمات بزرگان و دانشمندان علم رجال.

در ضمن پیگیری این کلمات، می‌بینیم تمام این مطالب به دیدگاه‌های نجاشی و ابن غضائری بازمی‌گردد. کشی اساساً از عیسی و کتابش یاد نکرده و شیخ طوسی تنها از او و کتابش و روایت از عبیدالله دهقان یاد کرده است؛ بدون آنکه از مدح یا قدح سخن گوید.

به هر حال، در اینجا، ناگزیر باید چند مبحث را برای بیان و بررسی وضعیت عیسی و کتاب الوصیة متعرض شویم:

۱-۵. بحث اول: ارزش تضعیف‌ها و توثیق‌های متأخران

در مباحث علم رجال، روشن شده است کلام متأخران رجالی در جرح یا تعدیل راویان، بر دیگران حجّت نیست و این برخلاف متقدمان است؛ یعنی کسانی چون: طوسی، نجاشی، ابن غضائری، کشی و دانشوران پیش از آنها. منظور از متأخران نیز بزرگان پس از اینان‌اند. اما کلام متقدمان، گذشته از خودشان، بر دیگران حجّت است؛ زیرا حکم آنها در مورد راویان، غالباً از روی حس و قطع و یقین یا از اطمینان متأخم به علم است؛ به دلیل نزدیکی به دوره راویان و نص و معصوم؛ از این رو، اجتهاد در حکم در مورد راویان، از آنها بعید به نظر می‌رسد، مگر موارد اندک؛ زیرا اجتهاد در برابر امور محسوس است، که در بهترین فرض، تحصیل حاصل به شمار می‌آید و در فرض‌های دیگر، مخالف حکمت است؛ چون اجتهاد در برابر نص خواهد بود که از مانند آنها بسیار بعید است.

در مقابل آنها متأخران‌اند. آنها از عصر راویان دور افتاده‌اند؛ لذا توثیق‌ها و تضعیف‌ها، سینه به سینه، چنان که نزد متقدمان بود، به آنها نرسیده است؛ پس به اعمال نظر در حکم در مورد راویان نیازمند شدند. از سوی دیگر با اختلاف دلائلی که به آنها رسیده و با اختلاف عقول، نظرها و اجتهاد متفاوت

در این حال، راوی، حتی به فرض پاره‌ای از این اوصاف، در نفس خود، «ثقه» باقی می‌ماند؛ زیرا کسی که از ضعف‌ها روایت کند، مرویات او، فقط به دلیل روایت از ضعف‌ها ضعیف می‌شود و به معنای دیگر ضعیف نمی‌رسد. این مسلم است، اما - چنان که واضح است - نه به اعتبار قرح در عدالتش.

شاهد بر این مطلب، آن است که علمای اهل درایت می‌گویند: «فلانی ثقه است، ولی از ضعف‌ها روایت می‌کند» و به همین سان در مورد اوصاف دیگر؛ مثلاً می‌گویند: «فلانی صدوق است، ولی حافظه‌ای ضعیف دارد» یا «فلانی صدوق است، ولی در ضبط دقت ندارد». آنها هیچ‌گاه به طور مطلق، «ضعیف» نمی‌گویند، بلکه - مثلاً - می‌گویند: «ضعیف فی الحدیث»، به این معنی که قلت حفظ یا کثرت وهم یا مشکلات دیگری دارد.

با این توضیح، ضعیف در نظر آنان عام است: گاهی به معنای ذم و گاه به معنای حرج، و تفاوت بسیاری بین این دو معنی وجود دارد.^۹

اوصاف ذم، وقتی بر راوی اطلاق می‌شود که او حافظه ضعیف داشته باشد، یا اتقان او اندک باشد یا توهم او زیاد باشد، یا از ضعف‌ها روایت کند، یا دیگر ویژگی‌هایی که مشکلی در عدالت او پدید نمی‌آورد.

اما اوصاف حرج، زمانی به راوی گفته می‌شود که راوی، فاسق یا اهل بدعت یا دروغگو باشد یا دیگر ویژگی‌هایی که عدم عدالت او را برساند؛ البته متأخران، گاهی این دو مصطلح را به جای هم به کار می‌برند؛ اما با قرائن لفظی و سیاق، موضوع آن مشخص می‌شود - که امر، در این مورد، آسان است.

بدین روی، نمی‌توانیم تضعیف ابن غضائری نسبت به عیسی بن مستفاد را معتبر بدانیم؛ زیرا شاید به دلیل یکی از اموری باشد که یاد شد. گواه این مطلب، نایبانی عیسی است که به دلیل آن، به طور طبیعی، ضبط مطالب - از جمله کتاب الوصیة - بر او دشوار می‌آید؛ بنابراین ممکن است تضعیف ابن غضائری به این دلیل باشد یا به این علت که مطالبی در کتاب الوصیة در باب مقامات پیامبر، امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و امامان معصوم (علیهم السلام) آمده است که ابن غضائری نمی‌پسندد یا به دلیل دیگری موجب تضعیف شده است که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد؛ بر مبنای مطالبی که توضیح اجمالی آن بیان شد.

دانشمندان علم رجال - بعد از پژوهش و بررسی - تصریح

می‌شود؛ از این رو بدیهی است حکم صادر از آنها در مورد راویان، فقط بر خود آن بزرگان حجت باشد.

بر این اساس، عمده حکم‌ها در مورد عیسی بن مستفاد، از متقدمان، همان است که از ابن غضائری نقل شده است و آنچه نجاشی گفته، نه دیگران. علامه و ابن داوود حلی و دانشمندان پس از آنان، از متأخران به شمار می‌آیند که بر دیگران حجت نیستند؛ از این رو پیروی از آنها در موارد اجتهادی خودشان - چنان که از مطالب گذشته روشن شد - ضرورت ندارد.

نکته دیگر اینکه: تضعیف‌های متأخران نسبت به عیسی بن مستفاد، بر آنها اعتماد نمی‌آورد؛ زیرا وقتی درست بنگریم، می‌بینیم تمام عبارات، به کلام نجاشی برمی‌گردد. علامه نیز عبارت ابن غضائری را بر آن افزوده است؛ تا آنجا که مامقانی، تضعیف او را از علامه نقل کرده است؛ با آنکه علامه در کتاب خلاصة الاقوال، فقط کلام نجاشی و ابن غضائری را آورده که مدعای او را نمی‌رساند؛ همان طور که در سطور آینده نیز روشن خواهد شد.

۲-۵. بحث دوم: تعیین دایره اعتماد بر تضعیف‌های ابن غضائری و

محدثان متقدم قمی

بیشتر بزرگان ما در تعیین میزان اعتماد بر تضعیف‌های محدثان متقدم قمی و ابن غضائری به طور خاص و قدما به طور عام، تردید دارند؛ زیرا ضعف در نظر آنان، اعم از ضعف در نظر متأخران است. آنان، به کسی ضعیف اطلاق می‌کنند که از ضعف‌ها روایت می‌کند یا بر احادیث مرسل اعتماد کند یا در ضبط، ضعیف باشد، یا حافظه او ضعیف باشد، یا در مورد برخی از جزئیات عقاید که به راستی در زمره اصول عقاید نیست، با آنها مخالف باشد؛ مثلاً اگر راوی در مورد مقامات ائمه اطهار (ع) به مطالبی معتقد باشد (مانند نفی سهو از آن بزرگواران (ع) که متقدمان قم و ابن غضائری به آنها عقیده ندارند، یا دیگر مراتبی که بر اساس برهان‌هایی که در نظر آنها قطعی است که شیعه از قدیم و جدید - به جز عده‌ای معدود - با آنها هم عقیده است، در این صورت، آن راویان معدود را ضعیف می‌دانند؛ با آنکه این کار، با اجماع عملی در سیره دیگر دانشمندان رجالی شیعه، مخالف است.

۹. ر. ک به: مقیاس الهدایة مامقانی؛ ج ۲، صص ۲۹۷ و ۳۰۶.

کرده اند: در مورد تضعیفات محدثان متقدم قم و ابن غضائری تردید دارند و آنها را به حساب نمی آورند. در ادامه برخی از تصریحات آنها را می آوریم.

ابوعلی حائری می گوید: «پوشیده نیست که برخی از قدما - مخصوصاً قمی ها و ابن غضائری - عقاید خاصی در مورد ائمه (ع) بر مبنای اجتهاد خود داشتند که تعدی از آن را غلو و ارتفاع می دانستند؛ لذا آن را روانی داشتند؛ تا آنجا که نفی سهو از پیامبر (ص) را غلو می دانستند، بلکه گاهی، مواردی را غلو می دانستند؛ مانند تفویض امر به امامان (ع) که مورد اختلاف است یا نقل معجزات از ائمه، یا اغراق در جلالت شأن امامان، یا اشاره به علم آن گرامیان به مکنونات آسمان و زمین، که این را «ارتفاع» می دانستند که تهمت هایی در پی داشت. (منتهی المقال، ج ۱، ص ۷۷).

ابوعلی حائری همچنین می گوید: «روشن است که قدما در مسائل مبنایی با هم اختلاف داشتند؛ بدین روی چه بسا مطالبی در نظر آنها فاسد یا کفر یا غلو بود، در حالی که نزد دیگران چنین نبود، بلکه عقیده به آن را واجب می دانستند؛ پس باید در موارد جرح آنها - که بر اساس چنین مبنایی است - تأمل کرد» (همان).

غروی در فصول، ضمن اشاره به تعداد الفاظ ذمّ راوی می گوید: «یکی از این موارد، آن است که می گویند: فلانی ضعیف یا ضعیف الحدیث است. این کلام به معنای فسق آن راوی نیست؛ زیرا ممکن است تضعیف او به جهت اعتماد بر احادیث مرسل باشد... اگر به این مطلب تصریح شود، قطعاً دلیل قلدح راوی نیست، گرچه برخی از علما - مانند بسیاری از محدثان قم - آن را عامل قلدح دانسته اند» (الفصول الغرّیة، ص ۳۰۴). نیز ر. ک به: هامش منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۳.

مولی محمدتقی مجلسی اول می گوید: «حکم به ضعف یک راوی، جرح او نیست؛ زیرا فردی عادل را که در ضبط حدیث ضعیف بوده، ضعیف می دانستند؛ به این معنی که قوت حدیث او مانند قوت فرد ثقه نبوده است. به این دلیل، می بینیم وصف ضعیف را برای فردی که از ضعفاء روایت کرده یا اخبار را به طور مرسل روایت کرده، به کار می برند» (روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۹۶).

وحید بهیانی می گوید: «چه بسا گاهی مواردی مانند نقل، به معنی وسیله ای [برای تضعیف] می شود. شاید یکی از اسباب ضعف در نظر دانشمندان رجالی، عواملی مانند قلت حافظه، سوء ضبط، روایت بدون اجازه، روایت از کسانی که ندیده اند و اضطراب الفاظ روایت بود... همین گونه است نسبت غلو نزد آنها، تا آنجا که می بینیم نفی سهو از امامان (ع) را غلو

می دانستند، بلکه گاهی عواملی دیگر را «ارتفاع» و موجب تهمت می دانستند؛ مانند نسبت مطلق تفویض به آن بزرگواران، یا موارد محل اختلاف، یا اغراق در بزرگداشت امامان (ع)، یا روایت معجزات و خوارق عادات از آن بزرگ مردان، یا مبالغه در تنزیه آنان از نقایض، یا اظهار وسعت قدرت آنان و احاطه علم به مکنونات غیب در آسمان و زمین» (الفوائد الحائریة، ص ۸ / رجال خاقانی، ص ۳۷؛ ر. ک به: هامش مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۷).

سیدحسین صدر کاظمی می گوید: «باید در جرح قدما به چنین اموری تأمل کرد. کسی که به جایگاه قلدح در مورد چنین راویان مشهوری - مانند یونس بن عبدالرحمان، محمد بن سنان، مفضل بن عمر، معلی بن خنیس، سهل بن زیاد، و نصر بن صباح - بنگرد، می بیند که چنین قلدح هایی قشری گری است؛ چنان که یاد شد» (نهایة الدرایة، ص ۱۶۸).

مامقانی می گوید: «اینکه یک راوی را صحیح بدانند، منحصر به عدالت نیست؛ بدین دلیل تضعیف آنها نیز منحصر به فسق نیست» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۷).

شیخ محمدرضا مامقانی - نواده صاحب تنقیح المقال - می گوید: «نتیجه اینکه: تضعیف آنها سبب قلدح نیست، برعکس مدح آنها؛ و ضعف در نظر آنها، اعم است از ضعف در حدیث یا ضعف در محدث» (همان، هامش).

کاظمی می گوید: «... روشن شد که تضعیف در اصطلاح قدیم، اعم از تعبیر جدید است» (عدّة الرجال، ج ۱، ص ۱۵۴).

شیخ محمدتقی شوشتری می گوید: «در زمان مجلسی، چنین شهرت یافت که کتاب ابن غضائری اعتبار ندارد؛ زیرا او در طعن بزرگان شتاب می ورزد» (قاموس الرجال، ج ۱، ص ۵۵)؛ همچنین می گوید: «در دوره متأخران نیز چنین است» (همان، ص ۶۷).

مولی محمدتقی مجلسی اول می گوید: «ابن عیسی [یعنی احمد بن محمد بن عیسی اشعری] گروهی را از قم اخراج کرد، به جهت روایت از ضعفاء و نقل احادیث مرسل. این کار، به اجتهاد او بود که ظاهراً در آن خطا کرد، ولی به هر حال، رئیس

علاوه بر آن، جمعی، از جمله کاظمی تصریح کرده اند: ابن غضائری مجهول الحال است. کاظمی می گوید: «او مجهول الحال است و مقامش روشن نیست. او شیخ المشایخ نیست؛ چنان که جمعی از اهل این شأن، تصریح کرده اند» (عدة الرجال، ج ۱، ص ۴۱۹).

۳-۵. بحث سوم: اندازه دلالت گفتار نجاشی: «لم یکن بذالک» برخی الفاظ، از اصطلاح های دانشمندان درایة الحدیث است که برای نکوهش راویان نکوهیده به کار می رود. دلالت این الفاظ بر مقدار مذمتی که مورد نظر است، تفاوت دارد. این تفاوت به صفات نکوهیده ای باز می گردد که آن راوی، از نظر شدت و ضعف بدان متهم است. به دلیل همین مطلب، بعضی از بزرگان، مراتب مذمت را تا ده مرتبه بر شمرده اند و آن را «طبقات المجروحین» نامیده اند. تمام این ده مرتبه ۱۰ - اگر بدان ها معتقد شویم - بر جرح و قذف در عدالت دلالت ندارد، بلکه پاره ای از آنها، این امر را می رساند؛ از این رو، مجموعه اوصاف مراتب ذم - چه ده مرتبه باشد یا کمتر یا بیشتر - به اعتبار اینکه با عدالت و عدم آن همراه باشد، سه قسم است:

گروه اول: اوصاف شدیدی که نمی توان اجتماع آن را با عدالت راوی تصور کرد؛ مثلاً وصف وضاع، کاذب، فاسق، مبتدع و ناصبی، بر سقوط عدالت - به جمیع مراتب آن - دلالت ذاتی دارد. هیچ کدام از این ویژگی ها، هیچ زمینه ای برای فرض عدالت در شخص باقی نمی گذارد. نسبت عدالت با این اوصاف، تباین کلی است.

گروه دوم: در این گروه، اوصافی جای دارد که دلالت آنها بر قذف و جرح در عدالت، محل نزاع است؛ مانند: متروک، ساقط، واهی، لیس بمرضی و مانند آنها. این نکته قطعی است - بدون اختلاف - که این گونه کلمات فی نفسه، ذم را نمی رساند، بلکه اختلاف در آن است که تا چه میزان، بر قذف یا جرح دلالت کند.

مامقانی در مقباس الهدایة (ج ۲، ص ۳۰۱) به نقل از شهید ثانی (بدایة الروایة، ص ۷۹-۸۰) می آورد که او، این تعبیرات را از الفاظ جرح دانسته است. البته این مطلب که شهید، چنین عقیده ای داشته، محل تأمل است؛ به این دلیل که برخی از نسخه های بدایة الروایة، عنوان «الفاظ جرح» را ندارد و شاید این عنوان در نسخه های دیگر، از زیادات شارحان باشد؛ پس این مطلب، یقینی نیست و باید با دقت در آن نگریست (ر. ک به: مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۱، هامش).

۱۰. ر. ک به: مستدرکات مقباس الهدایة؛ ج ۶، ص ۱۹۹ و مستدرک؛ ص ۱۹۷.

قم بود» (روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۲۶۱. نیز: عدة الرجال، ج ۱، ص ۱۵۶).

اقوال دیگری در این زمینه هست که وقتی در آن ژرف بنگریم، معنی و مضمون آنها یکسان است.

بر نکات نقل شده می توان افزود که ابن غضائری، گاهی بعضی از راویان را به دلیل روایت بعضی از مراتب و مقامات ائمه (ع) که خود بدان عقیده ندارد، تضعیف می کند. مایقین داریم که پاره ای از مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب الوصیة - که علو جایگاه های معصومان (ع) را یادآور می شود - دلیلی قوی برای ابن غضائری و محدثان قم شده است تا ابن مستفاد را ضعیف یا غالی یا اهل تفویض بدانند؛ با اینکه چنین مطالبی از اصول مسلم اعتقادات شیعه در گذشته و حال بوده است؛ چنان که بیشتر مضامین این کتاب را - اگر نگوئیم تمام آنها - در کتاب های معتبر بزرگان شیعه می بینیم؛ مانند کلینی، مفید، سید مرتضی، عیاشی، طوسی و دیگران؛ حتی صدوق و محدثان قمی.

نکته مهم این است که مرویات عیسی بن مستفاد در کتاب های حدیثی شیعی، مانند کافی، تهذیب، فقیه و استبصار، فقط در حوزه مطالب کتاب الوصیة و مقامات بلند امامان معصوم (ع) است؛ با این همه این نکته رجحان مهمی دارد، بلکه شاید تنها دلیل تضعیف عیسی توسط ابن غضائری همین باشد؛ با آنکه هیچ گونه دلالتی - چنان که بیان شد - بر تضعیف ندارد.

تمام این مطالب، در صورتی است که نسبت کتاب رجال را به ابن غضائری یا پدرش بپذیریم؛ در حالی که این مطلب محل تردید است و بعضی از بزرگان، این نسبت را نفی کرده اند؛ مانند آیت الله خویی که پس از ذکر دلایلی در نفی این نسبت، می گوید: «از مجموع این مطالب نتیجه می گیریم که کتاب منسوب به ابن غضائری قطعی نیست، بلکه برخی از دانشمندان به طور جزم و قطع، آن را جعلی دانسته، گفته اند برخی از مخالفان آن را جعل کرده و به ابن غضائری نسبت داده اند» (معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۶ نیز مقدمه رجال مجلسی، ص ۲۹-۳۰، نوشته عبدالله سبزی).

گروه سوم: اوصافی است که با بعضی از مراتب عدالت قابل جمع است؛ مانند: لیس بذاك، لیس بذلك، لم یكن بذاك و دیگر الفاظ و اوصافی که جرح را در تمام مراتب عدالت راوی نمی‌رساند؛ علاوه بر این کسی را ندیده‌ایم که قائل باشد این امر منافی عدالت راوی است، بلکه این نکته که چنین اوصافی، ذم راوی را می‌رساند، مورد تأمل بسیاری از دانشمندان شیعه است؛ چه اینکه حتی برخی از علما، مدح راوی را از این کلمات می‌فهمند. پاره‌ای از اقوال آنان، در پی می‌آید:

مرحوم کاظمی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» چه بسا قدحی به شمار آید، اما می‌دانیم که بیشتر اوقات، برای نفی مرتبه بالا به کار می‌رود؛ چنان که گویند: لیس بذاك الثقة، و لیس بذاك الوجه، و لیس بذاك البعید، که گویی نوعی مدح در آن است» (عدة الرجال، ج ۱، ص ۶۴).

استرآبادی می‌گوید: «عبارت «لیس بذاك» را خال (دایی) من، دال بر ذم می‌داند؛ اما این کلام، خالی از تأمل نیست؛ زیرا احتمال دارد مراد از آن، چنین باشد که به او وثوق تام نیست؛ گرچه در حدی از وثوق باشد، از این قبیل که گویند: لیس بذاك الثقة؛ و شاید همین ظاهر باشد، پس نوعی مدح را برساند. دقت شود» (منهج المقال، ص ۹).

وحید بهبهانی، به نقل از جدش مجلسی اول آورده است: تعبیر «لیس بذاك»، ذم راوی را می‌رساند. سپس وحید می‌افزاید: «این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود معنای آن نفی وثوق تام از راوی باشد، گرچه نوعی از وثوق را در او برساند؛ مانند اینکه بگویند: لیس بذاك الثقة؛ و بسا که همین، ظاهر باشد که نوعی مدح را برساند. دقت شود» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۱ و الفوائد البهبهانیة، ص ۹).

صاحب شعب المقال می‌گوید: «دلالت این جمله بر نوعی مدح بعید نیست؛ یعنی نفی وثوق تام می‌کند؛ گرچه وثوق را بالجمله می‌رساند» (شعب المقال، ص ۳۰ نیز: مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۲، هامش).

صاحب توضیح المقال می‌گوید: «شاید بتوان گفت هیچ کس آن جمله را دلیل بر قدح در عدالت نمی‌داند» (تنقیح المقال، ص ۴۳).

مامقانی می‌گوید: «تعبیر «لیس بذلك الثقة» ... و مانند آن، خالی از نوعی مدح نیست» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۲). ابوعلی حائری - در ضمن شمارش اسباب ذم - می‌گوید: «تعبیر «لیس بذاك» در نظر دایی من [دلیل بر ذم است]، ولی این کلام جای تأمل دارد؛ زیرا احتمال می‌رود مراد از آن، نفی وثوق تام باشد، گرچه نوعی وثوق را برساند؛ مانند اینکه گویند: لیس

بذاك الثقة؛ و بسا که همین، ظاهر باشد؛ پس نوعی مدح را برساند» (منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۵).

ابوعلی حائری در اینجا، مطلب خود را در حد احتمال بیان کرده است؛ ولی در ضمن شرح حال ابوالعباس احمد بن علی رازی، به طور قطع و یقین می‌گوید: دلالت جمله «لم یكن بذاك» درباره کسی، به مدح نزدیک تر است تا ذم: «دلالت جمله «لم یكن بذاك الثقة» یا «لم یكن بذاك»، به مدح نزدیک تر است تا ذم» (همان، ص ۲۸۶).

غروی در فصول می‌گوید: «جمله «لیس بذاك» را برخی از دانشمندان نشانه مدح دانسته‌اند. این کلام، مبتنی بر آن است که مراد، نفی وثوق تام باشد؛ و این عقیده، به صواب نزدیک تر است» (الفصول الغروية، ص ۳۰۴ و منتهی المقال، ج ۱، ص ۱۱۵).

شیخ محمدرضا مامقانی می‌گوید: «در عبارت «لیس بذاك» و «لیس بشيء» جای تأمل است؛ چون ممکن است مراد آن باشد که یعنی او در درجه بالای وثوق نیست، یا اشکال او چندان مهم نیست و احتمالات دیگر» (مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۲۹۵، هامش).

اقوال دیگری به این مضمون وجود دارد که مجموع آنها می‌رساند: جمله «لیس بذاك» دلالتی صریح - در حدی خاص - بر ثبوت مدح برای راوی دارد؛ البته فهمیدن مدح از چنین اقوالی، همراه با این مطلب است که چنین جمله‌ای، بالاترین مراتب عدالت را در مورد خود راوی نمی‌رساند؛ زیرا جمله «لیس بذاك» بر نفی بالاترین مراتب عدالت ذاتی دارد. این نکته را در ضمن شرح این وصف دیدیم که: «لیس بذلك الثقة العظیم»؛ البته با دیگر مراتب عدالت - که پایین تر از برترین رتبه است - قابل جمع است.

دیدیم که:

۱. تضعیفات متأخرین اعتبار تمام ندارد؛ چون غالباً اجتهادی محض است.

۲. به تضعیفات ابن غضائری توجه نمی‌شود؛ چون او حتی راویان بزرگ اجله روات را در معرض ذم و جرح قرار می‌دهد؛ مانند یونس بن عبدالرحمان که در عدالت، مشهورتر از هر شهرتی است.

تا آنها را به شکلی منظم و با ترتیبی دیگر - که دسترسی بدان آسان باشد - تدوین کنند و نشر دهند.

کافی، فقیه، تهذیب و استبصار، نمودی دیگر از همان اصول برگرفته از ائمه اطهار (ع) است، اما به روشی دیگر و تدوینی دیگر از همان مطالب؛ در حقیقت کلینی، طوسی و صدوق، هریک اصولی را که میان خود و خدای خود حجت می دانستند و عمل به آن را صحیح می دانستند، منتشر کردند. توضیح این جملات در آینده خواهد آمد.

به هر حال، کتاب عیسی بن مستفاد، از کتب یا اصول مورد اعتماد و معتبر است - چنان که کلام در مورد آن به تفصیل خواهد آمد - که به دست بزرگان شیعه امامیه، مانند: کلینی، سیدرضی، طوسی، نجاشی، هاشم بن محمد، ابن طاووس، مجلسی و دیگران رسیده است.

به این دلیل، باید کلام را بسط دهیم و عنان قلم را رها کنیم تا درباره اسانید آنها به کتاب الوصیه، به تفصیل سخن گوئیم.

الف) شیخ طوسی

ما به تفصیل، به اسماء و احوال راویان طریق او تا کتاب الوصیه دست نیافتیم؛ جز اینکه شیخ در فهرست تصریح می کند عیسی بن مستفاد کتابی دارد که عبیدالله بن عبدالله دهقان، از او روایت می کند (الفهرست، ص ۱۰۷).

محدث نوری در خاتمة المستدرک (خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۲۰۶)^{۱۱} و سیدخوی در معجم (معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۲۴) به ضعف این طریق تصریح کرده اند. بر اساس ادله ای که خواهد آمد، گمان غالب آن است که علت ضعف طریق، همان عبیدالله دهقان باشد که نجاشی (رجال، ص ۲۳۱)، علامه (همان، ص ۲۴۵)، مجلسی (همان، ص ۱۰۹) و دیگران، ضعف او را آشکارا بیان کرده اند؛ زیرا طرق شیخ در تهذیب و آثار دیگر به دهقان، همه صحیح است، مگر یکی از آنها که ابن بی جید در آن قرار دارد که گروهی از عالمان، وثاقت او را اظهار داشته اند (معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۸۴).

با تتبع، به این نکته می رسیم که طرق شیخ به ابن دهقان، چنین است:

- تهذیب، باب ارتباط الخیل (تهذیب، ج ۶، ص ۱۶۵، ح ۳۰۹)؛

- تهذیب، باب فضل التجارة (همان، ج ۷، ص ۱۳، ح ۵۶)؛

۱۱. در این مورد، به تعلیقه محقق، ذیل کتاب رجوع شود.

۳. ضعف در نظر ابن غضائری، اعم است تا دیدگاه محققان متأخر.

۴. قول نجاشی در حق عیسی بن مستفاد که گفت: «لم یکن بذاک»، نوعی مدح را می رساند.

از این مقدمات، نتیجه می گیریم عیسی بن مستفاد، امامی و ممدوح است؛ دست کم به دلالت التزام که از صریح اقوال یادشده به دست می آید؛ و گرنه به فرض حسن نظر، ممدوح به الفاظی است نزدیک به صراحت؛ و وقتی دانستیم عبارت «لم یکن بذاک» مساوی است با این کلام: «لم یکن بذاک الثقة العظیم».

ضمناً باید دانست ابن داوود، عیسی بن مستفاد را در دو بخش از کتابش یاد کرده (بخش ممدوحین و بخش متروکین) و شاید عاملی که او را به این امر واداشته است، این نکته باشد که از کلام نجاشی، مدح فهمیده است؛ لذا عیسی را در بخش اول کتاب (ضمن ثقات و معتمدین) یاد کرده، اما به این اعتبار که عبارت، صراحتی در مدح ندارد، او را در قسم دوم کتاب خود (ضمن ضعفا و متروکین) آورده است.

۴-۵. چند نکته دیگر

۱-۴-۵. اسانید علما و محدثان تا کتاب الوصیه

دیدیم که علمای بزرگ، صریحاً نسبت کتاب را به عیسی بن مستفاد یاد کرده اند؛ به گونه ای که علم ضروری به این مطلب، به دست می آید؛ پس به آن نمی پردازیم.

روشن است که روش عموم علما - خصوصاً محدثان، از متقدمان تا متأخران، تا زمانی نزدیک به ما - روایت هر کتاب یا مصنف یا اصل است که اصحاب ائمه یا دیگران نوشته اند، به اسانید و طرق مختلف، که برترین آن، روایت مصنف از امام معصوم (ع) است؛ چنان که در مورد کتاب الوصیه می بینیم؛ و کمترین درجه آن، کسانی است که چنین کتاب هایی از خلال این اسانید به آنها رسیده است.

نیز آشکار است که بهترین کتاب های تصنیف و تألیف شده، اصول اربعمائه است، با اصول معتبر دیگر که عمده تراث شیعه است تا امروز؛ از این رو، حافظان شریعت محمدی (ص) از محدثان، به جمع احادیث و ترتیب ابواب آنها همت گماشته اند

- تهذیب، کتاب المکاسب (همان، ج ۶، ص ۳۶۲، ح ۱۵۹)؛
 - تهذیب، باب الذبائح والاطعمة (همان، ج ۹، ص ۷۴، ح ۳۱۴)؛
 - استبصار، باب ما کره من انواع المعایش (استبصار، ج ۳، ص ۱۳، ح ۲۰۹).

این طُرق، همه صحیح است.

شیخ در فهرست، طریقی دیگر دارد که چنین بیان می‌دارد: «عبدالله بن عبدالله دهقان: له کتاب، رواه لنا ابن ابی جید، عن ابن الولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عنه» (الفهرست، ص ۱۰۷). این طریقی نیز به دلیل وثاقت ابن ابی جید، صحیح است.

اینها طرق شیخ طوسی به دهقان است که همگی صحیح است؛ بنابراین، طریقی شیخ به کتاب الوصیة، خدشه‌ای ندارد، مگر از تضعیف دهقان؛ و بعید نیست که بتوانیم ادعا کنیم تضعیف علمای رجال نسبت به دهقان، همان دلایل و خاستگاه‌هایی را دارد که تضعیف عیسی بن استفاد داشت؛ یعنی روایت چنان فضایل عظیم و منازل والا و مقامات بلند ائمه (ع)، یا دیگر وجوهی که برای تضعیف مناسب نیست؛ به علاوه دیدیم که علما تصریح کرده‌اند ضعف در نظر قدما، اعم است از ضعف در حدیث یا محدث؛ نیز دیدیم که سبب ضعف در حدیث، همان فهم عقایدی خاص در مورد امامان معصوم (ع) است؛ و چه زیبا در فوائد آورده که: «تضعیف رجالیون، منحصر به فسق راوی نیست، چنان که تصحیح آنها نیز منحصر به عدالت راوی نیست». در مورد تمام این عوامل به تفصیل سخن رفت.

پس می‌توانیم طریقی شیخ را تا کتاب الوصیة معتبر بدانیم؛ خصوصاً وقتی بدانیم به کلامی از قدما دست نیافتیم که برای تضعیف دهقان، علت خاصی بیان کرده باشند؛ مثلاً او را به عنوان کاذب و فاسق، جرح نکرده‌اند، یا دلیل جرح به طور واضح تبیین شده است. از سوی دیگر، دیدیم آنچه در اقوال رجالیون اعتبار دارد، گفتار قدماست نه متأخران که علت آن را بیان داشتیم و در میان قدما، به جز نجاشی کسی را نیافتیم که دهقان را تضعیف کرده باشد، و این جای دقت دارد.

ب) کلینی

برای کلینی، طریقی واضح تا کتاب الوصیة نیافتیم که کلامی در آن نباشد؛ زیرا آن بزرگوار در کافی، برخی از مطالب کتاب را به این سند نقل می‌کند: «الحسین بن محمد الأشعری، عن معلى بن محمد، عن احمد بن محمد، عن الحارث بن جعفر، عن علی بن اسماعیل بن یقطين، عن عیسی بن استفاد، ابی

موسی الضریر قال: حدثنی موسی بن جعفر (ع) ...» (کافی، ج ۱، ص ۲۸۱).

اکنون باید روشن سازیم - از آنجا که کلینی تصریح نکرده است سند و طریقی به تمام کتاب دارد - آیا می‌توان سند او به پاره‌ای از مطالب کتاب الوصیة را به کل کتاب تعمیم داد یا فقط باید به همان قدر متیقن اکتفا کنیم؟

در نظر اول، شق دوم برگزیده می‌شود؛ چون کلینی نگفته است که تمام کتاب را به این سند روایت می‌کند؛ پس تعمیم، نوعی سخن بی‌دلیل و قرینه خواهد بود؛ اما با نظر تحقیقی و تحلیلی، به امکان تعمیم می‌رسیم، به دلیل قرائن مختلف:

۱. محدثان شیعه - خصوصاً محمد بن ثلثه، صاحبان کتب اربعه - وقتی اسانید و طرق آنها را تا اصحاب اصول بررسی می‌کنیم، می‌بینیم در موارد اغلب و اکثر، طریقی و سند واحد به کل کتاب، تعدی ندارد. کافی است به مشیخه کتب اربعه رجوع کنید تا صدق این مدعا را دریابید.

۲. با تتبع مشیخه کتب اربعه، درمی‌یابیم محمد بن ثلثه، اصل یا کتاب را با یک طریقی و سند به کل کتاب، روایت می‌کنند، نه اینکه یک جزء از اجزاء یا یک فصل از فصول یا یک باب از ابواب کتاب را به طریقی مخصوص آن روایت کنند؛ چنین موردی از آنها سراغ نداریم؛ پس اگر تعدد طرق محدثان را به برخی اصول فرض کنیم، به معنای اختصاص هر طریقی به بعضی از اجزاء یا فصول کتاب نیست، بلکه هر طریقی مربوط به کل اصل خواهد بود.

۳. اگر به کتاب الوصیة بنگریم، به اعتبار کمیت مرویات و متونی که دربر دارد، حجم اندک آن را می‌بینیم. نیز وقتی به موضوع کتاب (وصیت) بنگریم، می‌بینیم تمام مطالب کتاب - از غسل دادن و کفن کردن پیامبر توسط امیرالمؤمنین، اینکه حضرتش پدر دو سرور جوانان اهل بهشت است، اینکه برای او هزار باب علم گشوده شد، اینکه او قرآن را گرد آورد، اینکه او صاحب صحیفه است و موارد دیگر - با توجه به تمام این نکات و جوانب، ما را به این باور می‌رسانند که بعید است طریقی کلینی فقط به بعضی از مطالب کتاب باشد؛ چون بعید است این کتاب، به ابواب یا فصولی تقسیم شده باشد. در تأیید این مدعا می‌توان

الانوار، یکسان است؛ البته نجاشی این طریق را به عنوان طریق مصری شناسانده که اضطراب دارد، ولی ما به احوال تمام راویان این طریق دست نیافتیم؛ زیرا کتاب های رجال - و حتی کتاب های تراجم - بعضی از آنها را ندارد؛ مثلاً در مورد ازهر بن بسطام، به شرح حال او در میزان الاعتدال دست یافتیم. ذهبی در آنجا می گوید: «خادم مالک، ناشناخته، حدیث او مُنکر، و اسناد به سوی او در ظلمت است» (میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۱). ابن حجر نیز عین همین عبارت را تکرار کرده است (لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۳۹).

بعید نیست این ظلمت اسنادی و احادیث منکر که ذهبی و ابن حجر در مورد ازهر - یکی از راویان کتاب الوصیة - ادعا کرده اند، به این دلیل باشد که محتوای کتاب الوصیة درباره مناقب امیر المؤمنین (ع) است، که به نظر آن دو رجالی اهل تسنن و پیروان آنان، احادیث منکر به شمار می آید.

به هر حال، ما تفصیل احوال راویان این طریق را نمی دانیم؛ یعنی از تاریخ تولد و وفات و طبقه رجالی آنها و نکات دیگر بی خبریم؛ از این رو، تشخیص اضطراب واقع در این سند، بر ما دشوار است. ۱۳

از سوی دیگر، به کلامی از یکی از عالمان برنخوردیم که علت و وجه این اضطراب را بیان کند؛ به علاوه نجاشی تصریح می کند: «رواه شیوخنا». همین توجه مشایخ شیعه به کتاب، توجه و اعتماد آنها به کتاب الوصیة را می رساند.

د) مجلسی

مجلسی کتاب را در اختیار داشته، از اسانید خود روایت کرده است: چنان که می گوید: «من اسانید فراوان به آن دارم». تعبیر «اسانید فراوان» می رساند طرق متعدد دارد و در نظر او معتبر است.

ه) سیدابن طاووس

ابن طاووس تصریح می کند کتاب طُرْف را از روایات افراد مورد اعتماد خود گرد آورده است. از این جمله، دو نکته برمی آید:

- او سندی به کتاب الوصیة دارد؛ زیرا ۳۱ طُرْفَه از مجموع ۳۳ طُرْفَه کتاب خود را از عیسی بن استفاد روایت می کند که بخش عمده طُرْف است.

- او تمام افرادی را که از آنها روایت کرده، با مدحی درخور،

۱۲. جناب سیدابن طاووس، هریک از احادیث کتاب طُرْف را یک «طُرْفَه» نامیده است.

۱۳. چنان که خواهید دید، سند هاشم بن محمد، از سند رجال نجاشی مطبوع، دقیق تر است و این، نکته ای قابل تأمل است.

گفت: کتاب الوصیة حجم زیادی ندارد تا مرویات زیادی در آن باشد و احتمال تعدد طرق روایت در آن برود، بلکه کتابی است با حجم اندک و تعدادی روایت محدود، همه در یک موضوع (وصیت) که از یک سرچشمه سیراب می شوند.

۴. هاشم بن محمد (صاحب کتاب مصباح الانوار)، ۲۷ حدیث از کتاب الوصیة را در کتاب خود آورده است، همه به یک سند؛ همان سندی که نجاشی از آن یاد کرده است.

۵. اگر کلینی طریقی دیگر برای تمام یا بخشی از کتاب الوصیة می داشت، آن را نیز می آورد؛ چنان که روش او در کتاب کافی است. از آنجا که چنین نکرده، پس طریق او به کتاب الوصیة منحصر به همان طریقی است که در کافی آورده است. از اینجا می فهمیم این طریق، سند کلینی به تمام کتاب الوصیة است؛ و این سند، معتبر است؛ چنان که در آینده خواهیم دید.

۶. گواهی دیگر بر مدعای ما، آن است که بیاضی در الصراط المستقیم، تمام منقولات کتاب طُرْف ابن طاووس را - که از کتاب الوصیة آورده - یک خبر دانسته است؛ به این اعتبار که تمام آنها مربوط به موضوع وصیت است: از نص پیامبر (ص) بر امیر المؤمنین (ع) به وصیت و خلافت امت تا نصوص نبوی دیگر در مورد خاندان امام علی (ع) و توضیحات دیگری که آورده اند. بیاضی می گوید: «۳۹ طُرْفَه ۱۲ در یک وصیت هست که جناب سیدابن طاووس در یک خبر یگانه (= خبر مفرد) نقل کرده، و من خلاصه آن را در این باب می آورم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند» (الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۰، فصل ۲). وی به وعده اش وفا کرده است و در فصل هفده کتاب خود، بیش از نصف مضامین کتاب طرف را - که اغلب آن برگرفته از کتاب الوصیة است - می آورد (همان، ص ۸۸، فصل ۱۷).

عبارت «خبر مفرد» می رساند تمام کتاب، یک خبر است؛ زیرا در یک موضوع است: موضوع وصیت کلمه وصیت، که عنوان کتاب عیسی است؛ خود، دلالت دارد بر آنکه این کتاب، شامل یک جزء است.

ج) نجاشی

طریق نجاشی به عیسی بن استفاد را - که در رجال خود آورده - دیدیم و دانستیم که با طریق هاشم بن محمد در کتاب مصباح

ستوده است. وی در ضمن بیان تعداد مصنفات خود می گوید: «یکی از آنها کتاب طُرف است... که در آن، روایت افراد مورد اعتماد را آورده ام» (کشف المحجّة، ص ۱۹۵).

۴-۵. اعتبار علماء نسبت به کتاب الوصیة

شگفت نیست اگر بگویم کتاب الوصیة، کتابی معتبر است، به دلیل شواهد، بلکه ادله عدیده. وقتی این ادله جمع شود، اطمینانی در نفس می آورد که اعتبار آن و اعتماد بر آن را در زمینه های عقاید، در پی دارد.

الف) دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی به صراحت آورده است: تضعیف کسانی که کتاب را ضعیف دانسته اند، اعتبار ندارد و اسانید فراوان به آن دارد؛ و کلینی آن را معتبر دانسته، سیدابن طاووس و سیدرضی بر آن اعتماد کرده اند (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

علامه مجلسی همچنین در شرح حدیثی که کلینی به سند خود از عیسی بن مستفاد روایت کرده است، می گوید: «این خبر، ضعیف است بر مبنای مشهور، ولی معتبر است. کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن مستفاد برگرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

ب) نقل کلینی

کلینی این اصل را معتبر دانسته، با اینکه درباره آن گفته اند طریق و سند او بدان اصل، ضعیف است؛ زیرا حال علی بن اسماعیل بن یقظین و حارث بن جعفر مجهول است.

اگر ورود مبنای علامه حلی را در اینجا محتمل ندانیم - که هر راوی امامی را که مدح یا قدحی درباره او نرسیده، موثق می داند - فرض می کنیم با آن نظر موافقیم؛ اما از سوی دیگر، در آن مجال مناقشه هست؛ توضیح اینکه تصحیح قدما، منحصر به عدالت و وثاقت نیست. کلام کلینی بر این مطلب گواه است که در مقدمه کافی می گوید: «کسانی که خواهان علم دین و عمل به آن بر اساس آثار صحیح از امامان راست گفتار (ع) هستند و سنت های استواری را که مدار عمل بر آن است، می جویند تا واجبات الهی را ادا کنند، از این کتاب بهره بگیرند» (کافی، ج ۱، ص ۸).

برخی از احادیث کافی، سند معتبر (به عبارت متأخران) ندارند؛ پس باید عبارت کلینی را به این معنا حمل کنیم که هر آنچه آورده، آثار صحیح از امامان معصوم (ع) است. این سخن، یا لغو است که در حق کلینی نمی توان پذیرفت و محال است؛ زیرا خود نسبت به سخن، داناتر است. یا اینکه آن را بدین صورت بپذیریم که تمام آنچه در کافی آمده، معتبر است یا صحیح؛ گرچه از جهت سندی چنین نباشد، مانند اجتماع و همراهی قرائن، تا حدی که آن را در نظر کلینی - با دقت نظری که دارد -

صحیح بدارد؛ زیرا کسب چنین قرائنی در زمان کلینی به راحتی امکان داشت؛ چرا که زمان او به دوره نصوص نزدیک بود و این معنی، به کلام او، نزدیک تر است و بر آن رجحان دارد.

براین اساس، طریق کلینی به عیسی بن مستفاد، به دلیل کلامی که گذشت معتبر است. گواه سخن، آنکه مجلسی اعتبار این طریق را در مرآة العقول - شرح کافی - چنین می نمایاند: «ضعیف است بر مبنای مشهور، ولی [به واقع] معتبر است. کلینی آن را از کتاب الوصیة نوشته عیسی بن مستفاد گرفته که از اصول معتبر است» (مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۹۳).

ج) نقل شریف رضی

شریف رضی، دو حدیث از کتاب الوصیة را در کتاب خود خصائص الائمة نقل کرده است؛ به سند خود از هارون بن موسی - ثقة وجه - از احمد بن محمد بن عمار عجلی کوفی که ثقة جلیل بود. ابن طاووس این دو حدیث را، در کتاب طرف، از خصائص نقل کرده است و مجلسی، اعتماد سیدرضی بر این کتاب را صریحاً آورده است؛ بدان معنی که نقل او، نقل محض بدون اعتبار نیست. بدیهی است که نقل محض یک مطلب است و اعتبار آن مطلب دیگر. مؤید این مطلب، آن است که دانشمندان ثقة جلیل، مضامین کتاب الوصیة را روایت کرده اند؛ چنان که روشن شد؛ یعنی آنها نیز آن را معتبر و معتمد دانسته اند.

د) نقل مسعودی

علاوه بر اعتماد کلینی، هاشم بن محمد و دو سید - یعنی شریف رضی و ابن طاووس - مسعودی نیز بر این کتاب اعتماد کرده، مطالب آن را معتبر دانسته است.

روشن است که مسعودی، از علمای بزرگ شیعه و قدمای امامیه است^{۱۴} که در سال ۳۴۶ در گذشته و با غیبت صغری همزمان بوده است. او خود بدین مطلب تصریح کرده، می گوید: «عمر امام مهدی صاحب الزمان (ع) از زمان تولد تا زمان تألیف این کتاب - یعنی ماه ربیع الاول سال ۳۳۲ هجری - هفتاد و شش سال و یازده ماه و پانزده روز است» (اثبات الوصیة، ص ۲۳۲).

مسعودی، پاره ای از مطالب کتاب الوصیة را نقل کرده

۱۴. ابوالحسن علی بن الحسن بن علی مسعودی هذلی؛ چنان که علامه حلی در خلاصة الرجال صفحه ۴۹ آورده است. صاحب ریاض العلماء می گوید او جد مادری شیخ طوسی بوده، و این مطلب در مقدمه اثبات الوصیة نقل شده است. علامه در خلاصه، او را از دانشمندان ثقة و جلیل شیعه و مصنفان آنها دانسته است.

صاحب ریاض می گوید: او شیخ جلیل مقدم، از بزرگان امامیه بود که با شیخ صدوق معاصر بود. مجلسی در وجیزة، او را از ممدوحین می داند. در مورد اقوال علماء درباره او، به مقدمه اثبات الوصیة رجوع کنید.

ارزش و اعتبار کتاب را در احتجاج عقیدتی می‌یابیم. نظری بر آثار معتبر شیعی مانند کتاب‌های سیدمرتضی و شیخ صدوق و شیخ مفید، می‌رساند برخی از مضامین این کتاب، متواتر و پاره‌ای از آن مستفیض و باقیمانده معتبر است؛ به عبارت دیگر، شاید بپذیریم طرق به کتاب عیسی - به دلیل ضعف برخی از روایان آنها - از جهت سندی ضعیف باشد، ولی ضعف مضامین کتاب، قابل قبول نیست؛ توضیح اینکه بسیاری از مطالبی که در بعضی منابع، با سند ضعیف روایت شده، در جای دیگر با سندهای صحیح روایت شده است، بلکه همراهی و پشتیبانی اسانید و مرویات - حتی با وجود ضعف آنها - اطمینان به صحت آن را می‌رساند و تمام هم‌فقیه و پژوهشگر، چیزی جز کسب اطمینان نیست؛ علاوه بر آن، الفاظ و مضامین روایت کتاب الوصیة، گواه صحت آن است و نشان می‌دهد از امام معصوم صادر شده است؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله بدان تصریح کرده است (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۵).

۶. روش بازسازی کتاب

دیدیم که کتاب الوصیة، از اصول معتبر است؛ اما عیناً به دست ما نرسیده است، بلکه پاره‌ای از احادیث آن به طور متفرق به دست ما رسیده است. سیدابن طاووس در کتاب طرف، ۲۹ حدیث از آن را مستقیماً آورده و دو حدیث دیگر را به واسطه خصائص الاثمة سیدرضی نقل کرده است.

ما، در تحقیق کتاب طرف، نشان دادیم نظر ارجح آن است که سیدابن طاووس، آن دو حدیث را نیز مستقیماً از کتاب الوصیة نقل کرده باشد. ۱۵ پس از ملاحظه همان دو حدیث - که هاشم بن محمد در مصباح الانوار آورده - آن ترجیح، به یقین بدل شد.

کلینی در کافی، دو حدیث از عیسی بن استفاد آورده است که در تدوین ما، حدیث شماره ۱۰ و ۱۱ است. سیدابن طاووس، همان دو حدیث را - بدون صدر حدیث ۱۰ - آورده است.

زمانی که من به تحقیق کتاب مصباح الانوار نوشته شیخ هاشم بن محمد - از علمای قرن هفتم - اشتغال داشتم، دیدم ایشان باب دوازدهم از کتاب خود را به این موضوع اختصاص داده است که پیامبر (ص) در هنگام وفات، به امر جبرئیل از طرف خدای تعالی به امیر المؤمنین (ع) وصیت کرده است. وی در این باب، از طریق ابن عیاش جوهری، بسیاری از احادیث عیسی بن استفاد را آورده است. پس از تأمل، دیدم پنج حدیث ۱۵. ر. ک به: سید بن طاووس؛ طرف من الانباء والمناقب، تحقیق قیس عطار؛ مقدمه محقق.

است؛ گاهی به لفظ کامل خود و گاهی به صورت مختصر. از این جا، چند احتمال به دست می‌آید: یا او برای مطالب منقول خود و کتاب الوصیة سند خاص دارد، یا از کسی روایتش می‌کند که سندی به کتاب دارد و یا از اصل کتاب الوصیة نقل می‌کند. در هر حال، اعتماد او بر کتاب روشن می‌شود و آن را یکی از منابع کتاب خود می‌داند که عقاید خود را در باب امامت و وصیت، از آن برمی‌گیرد.

هـ) نقل علامه بیاضی

علامه بیاضی (متوفی ۸۷۷ ق) نیز در کتابش الصراط المستقیم، بر کتاب الوصیة اعتماد کرده است. بیاضی می‌گوید: ۲۳۲ طرفه در باب وصیت دیدم که سید پیشوا، ابن طاووس در یک خبر پیوسته آورده، محصل آن را در این باب قرار می‌دهم تا خردمندان بدان هدایت پذیرند و به یادکرد آن تبرک می‌جویم و با نشر آن به سوی خدای تعالی تقرب می‌طلبم؛ چرا که شفای دردهای سینه‌ها در آن است. کسی که تحقیق این امور را بخواهد، باید بر آن اعتماد کند (الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۰).

بارها گفته‌ایم که بیشتر مطالب طرف، عین مطالب کتاب الوصیة است، و اعتماد علامه بیاضی بر کتاب طرف، به معنای اعتماد او بر کتاب الوصیة است.

صراحت عبارات بیاضی - مانند هدایت خردمندان، تبرک به یاد آن، تقرب به نشر آن و شفای دردهای سینه‌ها - در اعتماد به کتاب، کمتر از آن کلام نیست که گفت: «کسانی که تحقیق این امور را می‌جویند، باید بر آن اعتماد کنند».

و) خلاصه بحث

خلاصه مطلب اینکه اعتماد کلینی، دو سید - رضی و ابن طاووس - هاشم بن محمد، علامه مسعودی و علامه بیاضی بر کتاب - که آن را معتبر دانسته‌اند - می‌رساند این کتاب، قرن به قرن در محل اعتبار علما بوده، نزد محدثان و روایان ارزش علمی داشته و دارد. گواه مطلب اینکه مشایخ نجاشی آن را روایت کرده‌اند. اگر ارزش علمی و اهمیت اعتقادی آن نبود، مشایخ نجاشی - با جایگاه علمی والا و دقت فوق العاده - زحمت قرائت آن بر شیوخ و روایت آن کتاب از آنان را نمی‌کشیدند.

همچنین اعتبار و اعتماد کتاب، از اعتبار طریق شیخ طوسی نسبت به کتاب برمی‌آید. گفتار علما که اطمینان و اعتماد به کتاب را می‌رساند، مجالی برای بی‌توجهی به کتاب و راوی آن باقی نمی‌گذارد.

۳-۴-۵. شواهد و پیگیری‌های مرویات ابن استفاد

وقتی مرویات عیسی بن استفاد در کتاب الوصیة را مرور کنیم که ابن طاووس در کتاب طرف با اعتماد به آن نقل کرده،

در این میان، در هیچ منبع دیگری نقل نشده است؛ علاوه بر صدر حدیث دهم که بقیه آن را کلینی آورده و دو حدیث که شریف رضی روایت کرده است.

بدین سان، ۳۶ حدیث از کتاب الوصیة به دستم رسید و دیدم نصّ حدیث در یک منبع، در موارد زیادی، مکمل نصوص دیگر در منابع دیگر است؛ یا روشن تر از آن است یا وجه وجیهی دارد، با معنایی جدید، با زیاداتی در نصوص و برخی فوائد ارزشمند^{۱۶} که دربر دارد.

بدین روی، تحقیقات گذشته خود درباره پیرامون احادیث منقول از کتاب الوصیة در طرف سیدابن طاووس را با منقولات کافی و مصباح الانوار مقابله کردم؛ لذا نصّی کامل تر و تمام تر به دست آمد، و کتاب الوصیة را بازسازی کردم تا دسترسی به آن آسان تر و وقوف به آن راحت تر باشد. بدان امید که در فرصت های آینده، به دیگر احادیث این کتاب نفیس دست یابیم. بدین سان آمار زیر قابل ارائه است:

- احادیثی که فقط کتاب طرف آورده است: شماره های ۱- ۲۸، ۳۳ و ۳۵.

- احادیثی که فقط کتاب مصباح الانوار آورده است: شماره های ۱۳، ۲۲، ۳۰، ۳۱ و ۳۴، نیز صدر حدیث دهم.

- دیگر احادیث، نقل مشترک دارد: مصباح الانوار با طرف یا کافی یا خصائص الائمة.

کتاب را بدین شکل، مرتب ساختم:

الف) احادیث ۱- ۹ را به ترتیب کتاب طرف آوردم.

ب) احادیث مختص کتاب مصباح الانوار را- به ترتیب آن کتاب- پس از آن آوردم.

ج) احادیث ۲۸، ۳۳ و ۳۵ را در خلال احادیث منقول از مصباح الانوار، به ترتیب معانی آن آوردم.

۷. نسخه های اساس تحقیق

نسخه های مورد اعتماد ما، در این تحقیق، شامل شش نسخه از کتاب طرف و سه نسخه از کتاب مصباح الانوار و یک نسخه از کتاب التحفة البهیة به شرح زیر است:

۱-۷. کتاب طرف

۱. نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۷۸۶۹، به خط نسخ: محمدحسین ابن زین العابدین ارومیه ای، ۱۴ صفر ۱۳۴۷، رمز «أ».

۲. چاپ نجف اشرف، سال ۱۳۶۹ قمری، براساس نسخه مقابله شده در سال ۸۰۵، رمز «ب».

۳. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۱۷۳۲، به خط نسخ:

قطب الدین، ۱۰ محرم ۹۸۷، رمز «ج».

۴. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۶۷۵۸، به خط نسخ: احمدبن محمد شجاع کربلایی، اول ذی القعدة ۱۰۸۴، رمز «د».

۵. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۷۳۸۴، به خط نسخ: محمدباقر بن محمدتقی، سال ۱۰۹۰، رمز «ه».

۶. نسخه کتابخانه رضوی، شماره ۶۵۲۲، به خط نسخ، کاتب: مجهول، ۹ شوال ۱۱۱۱، رمز «و».

۷. نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، شماره ۳۶۹۱، نسخه ای نیکو، از قرن هفتم یا هشتم، رمز «ز».

۸. نسخه کتابخانه سپهسالار تهران، شماره ۵۵۵۷، نسخه کهن ناقص الآخر، با وقفنامه حاج احمد کرمانشاهی، رمز «ح».

۹. نسخه کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف، به خط شیخ محمدمهدی سماوی، رمز «ط».

۲-۷. کتاب التحفة البهیة

سیدهاشم بحرانی در کتاب التحفة البهیة فی اثبات الوصیة (ج ۲، ص ۱۶۳-۱۸۵) ۲۱ حدیث از کتاب طرف را نقل کرده است که در این میان، بیست حدیث از عیسی بن مستفاد است. در برخی از مواضع ضروری که اهمیت زیادی داشت، از آن بهره گرفتم و در هامش، بدان اشاره کردم.

این تحقیق در اول ماه محرم ۱۴۲۶ به اتمام رسید. خدا را بر این نعمت، حمد می گزاریم و بر پیامبرمان محمد و خاندان پاک نهادش درود می فرستیم.

منابع

۱. ابن حجر، احمد بن علی؛ لسان المیزان؛ بیروت: اعلی.

۲. ابن داوود، حسن بن علی؛ رجال؛ قم: شریف رضی.

۳. ابن طاووس، سیدرضی الدین علی؛ کشف المحجّة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۴. _____؛ طرف من الابناء والمناقب؛ نسخه خطی.

۵. _____؛ طرف من الابناء والمناقب؛ مشهد: تاسوعا، ۱۳۷۸ ش.

۶. اردبیلی، محمد، جامع الرواة؛ قم: مصطفوی.

۷. استرآبادی، محمدبن علی؛ منهج المقال؛ قم: آل البيت، ۱۴۲۲ ق.

۱۶. مانند نکته مهم حدیث ۳۱ که می رساند مستفاد پدر عیسی، از اصحاب امام صادق (ع) بوده است.

۲۹. _____؛ تهذیب الاحکام؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۰. غروی، محمدحسین؛ الفصول الغرویه؛ قم: داراحیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. قهپایی، عنایت‌الله؛ مجمع الرجال؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
۳۲. کاظمی، محمدامین؛ هدایة المحدثین؛ قم: مرعشی، ۱۴۰۵ ق.
۳۳. کاظمی، سیدمحسن؛ عدة الرجال؛ قم: مؤسسة الهدایة، ۱۴۱۵ ق.
۳۴. کلینی، محمدبن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. مامقانی، عبدالله؛ تنقیح المقال؛ نجف: مرتضوی، ۱۳۵۲ ق.
۳۶. _____؛ مقیاس الهدایة؛ قم: دلیل ما.
۳۷. مامقانی، محمدرضا؛ مستدرکات مقیاس الهدایة؛ قم: آل‌البیته، ۱۴۱۳ ق.
۳۸. مجلسی، محمدباقر؛ الوجیزة فی الرجال؛ تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۸ ش.
۳۹. _____؛ بحارالانوار؛ تهران: اسلامیه.
۴۰. _____؛ مرآة العقول؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش.
۴۱. مجلسی، محمدتقی؛ روضة المتقین؛ تهران: کوشان‌ور، ۱۴۰۶ ق.
۴۲. مسعودی، علی بن‌الحسین؛ اثبات الوصیة؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۶ ق.
۴۳. نجاشی، احمدبن علی؛ الرجال؛ قم: جامعہ مدرسین، ۱۴۲۴ ق.
۴۴. نراقی، ابوالقاسم؛ شعب‌المقال؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۴۵. نوری، میرزاحسین؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ قم: آل‌البیته، ۱۴۱۷ ق.
۴۶. وحیدبهبهانی، محمدباقر؛ الفوائد البهبهانیة (ذیل رجال خاقانی)؛ نجف: آداب، ۱۳۸۸ ق.
۴۷. هاشم بن محمد، مصباح‌الانوار؛ نسخه خطی.
۸. بجلی، عیسی بن‌المستفاد؛ کتاب الوصیة؛ مشهد: مکتبه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۸۷ ش.
۹. بحرانی، سیدهاشم؛ التحفة البهیة؛ مشهد: مکتبه امیرالمؤمنین(ع)، ۱۴۲۵ ق.
۱۰. بیاضی، علی بن محمد؛ الصراط‌المستقیم؛ تهران: مرتضوی، ۱۳۸۴ ش.
۱۱. تستری، محمدتقی؛ قاموس الرجال؛ قم: جامعہ مدرسین، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. تفرشی، مصطفی؛ نقد الرجال؛ بیروت: آل‌البیته، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. تهرانی، آقابزرگ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ تهران: اسلامیه.
۱۴. حائری، ابوعلی؛ منتهی‌المقال؛ قم: آل‌البیته، ۱۴۱۶ ق.
۱۵. حلی، حسن بن یوسف؛ رجال؛ قم: الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.
۱۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۱۷. خوارزمی، موفق بن احمد؛ مناقب علی بن ابی طالب؛ تهران: نینوی‌الحدیثه.
۱۸. خوینی، سیدابوالقاسم؛ معجم رجال‌الحدیث؛ قم: مدینه‌العلم.
۱۹. ذهبی، شمس‌الدین؛ میزان‌الاعتدال؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق.
۲۰. سبط ابن‌الجوزی، عبدالرحمان؛ تذکرة الخواص؛ قم: شریف‌رضی، ۱۳۷۶ ش.
۲۱. شبستری، عبدالحسین؛ احسن‌التراجم؛ مشهد: کنگره جهانی امام‌رضا(ع)، ۱۴۰۹ ق.
۲۲. شریف‌رضی، محمدبن حسین؛ خصائص‌الائمة؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲۳. شهید ثانی، زین‌الدین؛ بدایة‌الدرایة؛ قم: محلاتی، ۱۴۲۱ ق.
۲۴. صدر، سیدحسین؛ نهایة‌الدرایة؛ قم: مشعر.
۲۵. صدوق، محمدبن علی؛ من لا یحضره‌القیه؛ بیروت: دارصعب، ۱۴۰۱ ق.
۲۶. طبرسی، احمدبن علی، تاج‌الموالید (ضمن مجموعه نفیسة)؛ قم: بصیرتی.
۲۷. طوسی، محمدبن حسن؛ الفهرست؛ قم: الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. _____؛ الاستبصار؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه.